

اشک های پیازی

اشک های پیازی ماجرای دختری به نام، «نام-هونگ» است که از ویتنام فرار کرده و خانه جدیدی در استرالیا پیدا کرده است. اما مدت هاست دلتنگ خانه و خانواده اش است و منتظر شنیدن خبری از آنهاست.



اشک های پیازی

دیانا کید

ترجمه فرمهر منجری

کتابهای شکوفه وابسته به موسسه امیرکبیر، 1389

اشک های پیازی ماجرای دختری به نام، «نام-هونگ» است که از ویتنام فرار کرده و خانه جدیدی در استرالیا پیدا کرده است. اما مدت هاست دلتنگ خانه و خانواده اش است و منتظر شنیدن خبری از آنهاست.

او همچنین مدت‌هاست در آرزوی ریختن اشک های واقعی اش است، نه فقط اشک هایی که با خرد کردن پیاز در رستوران عمه اش می ریزد.

اما اشک های واقعی زمانی سرازیر می شود که یاد می گیرد چگونه در درونش لبخند بزند و بالاخره بخندد...

در قسمتی از داستان نویسنده درباره کار نام-هونگ می گوید:

«... هرروز بعد از مدرسه یواشکی به طبقه بالا می روم. روی زمین دراز می کشم و تلویزیون تماشا می کنم. اما در آن حال هم صدای عمه را از طبقه پایین در رستوران می شنوم که بشقاب ها را بهم می زند و سر چومینه که مشغول آماده کردن ماهی هاست فریاد می کشد.

به محض اینکه متوجه می شود من در طبقه بالا هستم، صدایم می زند و می خواهد به او کمک کنم. از اینکه آن همه پیاز را خرد کنم واقعا دستهایم درد می گیرد. مخصوصا که این باید خیلی سریع انجام شود.

من از خرد کردن پیازهای بدبو متنفرم. چشمم می سوزد و اشک هایم مثل رگبارهای بهاری سرازیر می شود...»

نویسنده در قسمتی از داستان به نامی که نام هونگ برای بهترین دوستش می نویسد اشاره می کند: «... قناری زرد کوچولوی عزیزم آیا شبی را که سربازها حمله کردند به یاد می آوری؟ من توی نویم دراز کشیده بودم و تو مشغول خواندن آوازی زیبا بودی. چون تازه همان موقع کمی برنج بهت داده بودم.

اما آن شب پدرم اصلا گرسنه نبود. او نه برنجش را خورد و نه سوپش را. او از پشت میز بلند شد و از پنجره بیرون را نگاه کرد. به مادرم گفت: امروز صبح سربازها را نزدیک دهکده دیده اند. درست همان موقع که داشتم با تو قناری کوچولویم حرف می زدم صدای ضربه های محکمی به در شنیدم. شنیدم پدر و مادرم آهسته با هم پیچ می کردند و بعد سکوتی چنان وحشتناک حکمفرما شد انگار زمین از حرکت ایستاده بود.

وقتی سربازها به زور در را شکستند و پدرم را با خودشان بردند، قناری زرد کوچولوی عزیزم من و تو گریه کردیم و فریاد زدیم و گوشه

اي پنهان شدیم...»

ديانا كيد- نويسنده كتاب- در استراليا به دنيا آمد و رشد كرد. اولين كتابش روزي كه مادر بزرگ براي ماندن آمد، در سال 1988 زماني كه 55 ساله بود، چاپ شد.

بيشترين زمان فعاليت نوشتاري او دهه 1990 بود زماني كه در استراليا براي كتاب هاي اشك هاي پيازي، يك جاي آبدار و گوشتالو و دوستت دارم جيسون ويلان، نامزد دريافت جايزه شد. او روزي از دنيا رفت كه كتاب دو دوست باهم زير چاپ رفت.

ديانا كيد در سال 1990 جايزه ادبي كتابهاي كودك و يكتورين و در سال 1992 جايزه كتاب كودك استراليا را براي اشك هاي پيازي گرفت.